خبرها

«تعلیق» ژان پل سارتر منتشر شد

بخش فرهنگی- رمان «تعلیق» نوشته ژان پل سارتر با ترجمه حسین سلیمانی‌نژاد توسط نشر چشمه منتشر و راهی بازار نشر شد. به گزارش مهر، رمان «تعلیق» نوشته ژان پل سارتر به‌تازگی با ترجمه حسین سلیمانی‌نژاد توسط نشر چشمه منتشر و راهی بازار نشر شده است. این کتاب دویست و هشتاد و نهمین عنوان «داستان غیرفارسی» است که این ناشر چاپ می‌کند.

این رمان یکی از عناوین سه‌گانه «راه‌های آزادی» ژان پل سارتر است که چشمه در یک برنامه، بنا داشت ترجمه‌اش را چاپ کند. از آثار این نویسنده که ناشر مورد نظر چاپ کرده، «سن عقل» در تابستان ۹۶ و «تهوع» در تابستان ۹۷ چاپ شدند که در ادامه‌شان «تعلیق» به چاپ رسیده است. «تعلیق» دومین جلد از سه‌گانه «راه‌های آزادی» است. این سه‌گانه شامل «سن عقل»، «تعلیق» و «دلمردگی» است.

سارتر در «تعلیق» وقایع سیاسی-تاریخی اروپای سال ۱۹۳۸ را روایت کرده که با پیمان مونیخ و در نتیجه‌اش تعویق در شروع جنگ جهانی دوم همراه بود. سارتر در این رمان از استراتژی نیروهای متفقین برابر بحرانِ سودتِس انتقاد می‌کند و بازتاب آن را در اروپا و کشورش فرانسه به تصویر می‌کشد. سارتر چارچوب کلی قصه این رمان را بر اساس اسناد و مدارک واقعی بنا کرده و داستانش را با ضرباهنگی سریع روایت کرده است.

عناوین فصل‌های مختلف این رمان به‌ترتیب عبارت است از: جمعه ۲۳ سپتامبر، شنبه ۲۴ سپتامبر، یکشنبه ۲۵ سپتامبر، دوشنبه ۲۶ سپتامبر، سه‌شنبه ۲۷ سپتامبر، چهارشنبه ۲۸ سپتامبر، شب ۲۹ تا ۳۰ سپتامبر، جمعه ۳۰ سپتامبر.

داستان «تعلیق» شخصیت‌های زیاد و حال و هوایی مبهم دارد. جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ شروع شد. تعلیق جنگ در سال ۱۹۳۸ خطوط داستانی مغشوشی را به‌طور موازی شَکل می‌دهد که ارتباط شخصیت‌های داستان در کنار هم قرارشان می‌دهد. محور اصلی قصه هم تصمیم‌های سیاسی حاکمان اروپای آن دوران است. این کتاب با ۴۷۸ صفحه، شمارگان هزار نسخه و قیمت ۶۵ هزار تومان منتشر شده است.

چاپ چهار کتاب جدید از داستان‌های شرلوک هولمز

بخش فرهنگی- چهار کتاب دیگر از مجموعه «داستان‌های شرلوک هولمز» با ترجمه کریم امامی توسط نشر هرمس منتشر و راهی بازار نشر شد.

به گزارش خبرنگار مهر، چهار کتاب دیگر از مجموعه‌داستان‌های پلیسی شرلوک هولمز به‌تازگی با ترجمه کریم امامی توسط نشر هرمس منتشر و راهی بازار نشر شده است. ویژگی مشترک این کتاب‌ها این است که هرکدام ۶ داستان از کارآگاه هولمز را شامل می‌شوند. همه داستان‌هایی هم که در ۴ کتاب تازه‌چاپ‌شده آمده‌اند، ترجمه‌ای از داستان‌هایی هستند که در سال ۱۹۲۸ در قالب مجموعه آثار آرتور کانن دویل چاپ شده است.

کریم امامی این داستان‌ها را سال‌ها پیش در دهه ۷۰ ترجمه و منتشر کرده که حالا در قالب این مجموعه چاپ می‌شوند.

نشر هرمس، مجموعه‌ای به نام «کارآگاه» دارد که در قالب آن به چاپ ترجمه آثار پلیسی ادبیات جهان و همچنین انتشار داستان‌های نویسندگان ایرانی در این ژانر می‌پردازد. یکی از شاخه‌های مجموعه «کارآگاه»، آثار سِر آرتور کانن دویل خالق کارآگاه افسانه‌ای شرلوک هولمز است. این ناشر پیش‌تر کتاب‌های «نشانه چهار»، «دره وحشت»، «درنده باسکرویل»، «جعبه مقوایی»، «اتود در قرمز لاکی» و «حلقه سرخ و پنج داستان دیگر» را از این مجموعه با ترجمه مژده دقیقی چاپ کرده و حالا ۴ عنوان جدید به آن اضافه شده که ترجمه آن‌ها توسط کریم امامی انجام شده است.

یکی از کتاب‌های جدید چاپ‌شده از مجموعه «کارآگاه» که زیرمجموعه «داستان‌های شرلوک هولمز» قرار دارد، «سیمای زرد و پنج داستان دیگر» است.

کتاب پیش‌رو، ۶ داستان از نوشته‌های سر آرتور کانن دویل را شامل می‌شود. این داستان‌ها عبارت‌اند از «سیمای زرد»، «آیین ماسگریْوْ»، «بیمار مقیم»، «مترجم یونانی»، «عهدنامه دریایی» و «آخرین مساله».

این کتاب با ۱۹۹ صفحه، شمارگان ۷۰۰ نسخه و قیمت ۲۴ هزار تومان منتشر شده است.

کتاب بعدی «رسوایی در کشور بوهم و پنج داستان دیگر» است که مانند کتاب پیشین، در برگیرنده ۶ داستان کوتاه با محوریت شرلوک هولمز و ماجراهایش است که دکتر واتسون مشغول روایت آن‌هاست.

داستان‌های چاپ‌شده در این کتاب هم به ترتیب عبارت‌اند از: «رسوایی در کشور بوهم»، «انجمن موسرخ‌ها»، «پنج هسته پرتقال»، «مرد لب کج»، «یاقوت کبود» و «نوار خال خال».

این کتاب هم با ۲۱۰ صفحه، شمارگان ۷۰۰ نسخه و قیمت ۲۵ هزار تومان به چاپ رسیده است.

«عینک دورطلایی و پنج داستان دیگر» سومین کتاب جدیدی است که هرمس از «داستان‌های شرلوک هولمز» چاپ کرده است. امامی ابتدای این کتاب این تذکر را می‌دهد که در داستان «آخرین مساله» در جلد سوم مجموعه ترجمه‌هایش از شرلوک هولمز یعنی کتاب «سیمای زرد»، هولمز به ظاهر در نبرد تن‌به‌تن با پروفسور موریارتی کشته می‌شود و در واقع کانن دویل پس از ۶ سال نوشتن از این شخصیت او را کشت تا از دستش خلاص شود اما علاقه‌مندان اجازه این خلاصی را ندادند و اصرارهایشان باعث شد هولمز دوباره زنده شود.

به قول امامی، در حقیقت کانن دویل با خلق شرلوک هولمز شخصیتی را پدید آورده بود که از یک انسان عادی واقعی‌نماتر بود و به این سادگی‌ها هم تن به مرگ نمی‌داد. سرانجام پس از ۱۰ سال، اصرارها به علاوه پیشنهادهای مالی سخاوتمندانه ناشران انگلیسی و آمریکایی نتیجه دادند و کانن دویل با نوشتن داستان «خانه خالی» (اولین داستان کتاب «عینک دور طلایی») در سال ۱۹۰۳ دوباره شرلوک هولمز را زنده کرد.

داستان «خانه خالی» و ۱۱ داستان دیگری که کانن دویل پس از آن نوشت، بعدها در قالب مجموعه «بازگشت شرلوک هولمز» در یک مجلد چاپ شدند.

اما کتاب «عینک دورطلایی» شامل این ۶ داستان می‌شود: «خانه خالی»، «دوچرخه‌سوارِ تنها»، «چارلز آگستوس میلوِرتن»، «شش ناپلئون»، «عینک دورطَلایی» و «دومین لکه».

این کتاب با ۱۹۸ صفحه، شمارگان ۷۰۰ نسخه و قیمت ۲۴ هزار تومان منتشر شده است.

چهارمین کتاب هم «برق نقره‌ای و پنج داستان دیگر» است. «انگشت شست مهندس»، «اشراف‌زاده مجرّد»، «نیم‌تاج یاقوت»، «آلش‌های سرخ»، «برق نقره‌ای» و «ماجرای کشتی گلوریا اسکات» هم عناوین داستان‌های چاپ‌شده در این کتاب هستند.

این کتاب هم با ۲۱۵ صفحه، شمارگان ۷۰۰ نسخه و قیمت ۲۵ هزار تومان به چاپ رسیده است.

گفت و گو با مفتون امینی، شاعر:

از اختلاف رهی و شهریار تا رفتار خاص اخوان

علیرضابهرامی

مفتون امینی در مرور خاطراتش، از اختلاف رهی و شهریار گفت، از اشکالات شعر نیمایی، از این‌که عمران صلاحی حیف شد و از رفتار خاص شهریار و اخوان. او همچنین گفت امروز طوری شده که شعر باید با یکی از هنرها ازدواج کند تا دیده شود، و دیگر به شعر خالی محل نمی‌دهند.

۲۱ خردادماه سال‌روز تولد یدالله مفتون امینی است؛ شاعری که ۶۷ سال شاعری کرده و با شاعرانی چون شهریار، رهی معیری و فریدون مشیری دوستی داشته، شاعرانی که هرکدام از آن‌ها سال‌هاست که دیگر نیستند. شعر «دریاچه»اش را در خرداد ۱۳۳۱ سروده و از اولین شعرش ۶۷ سال می‌گذرد. به مناسبت تولد ۹۳ سالگی این شاعر پیشکسوت به خانه‌اش رفتیم؛ خانه‌ای پرنور با وسایل قدیمی و سرشار از زندگی. خانم و آقای مفتون به استقبال‌مان می‌آیند و تعارف‌های معمول شکل می‌گیرد. مفتون امینی در شروع حرف‌هایش می‌گوید «سر ظهر خواب صلاح‌الدینی داشتم و در خواب دیدم تماس گرفتید و می‌گویید با رسول یونان به منزل من می‌آیید».

◆ آقای امینی بخشی از خاطرات شما به نسل‌های پیشین برمی‌گردد و مثلا با نیما، شهریار و رهی معیری است. رهی معیری توجه ویژه‌ای به شما داشت و از طرفی رقابتی هم با شهریار داشت؛ به قولی دو پادشاه در یک اقلیم نگنجند. ریشه اختلاف یا رقابت آن‌ها چه بود؟

بله. دکتر مجابی به شوخی می‌گوید «آقای مفتون می‌گوید اخیرا ۳۰-۴۰ سال پیش». واقعا این سال‌ها برق‌آسا می‌گذرد.

رهی معیری برخلاف گفته برخی، آدم ساده‌ای بود. مهدی سهیلی همیشه در التزام ایشان بود و دوست نزدیک‌شان بود. آن زمان آن‌ها دو گروه بودند و هرکدام دوره‌ای داشتند. سردسته تیپ رهی، علی دشتی بود. در اداره اقتصاد در خیابان نادری اتاقی داشت و بنده هم آن‌جا می‌رفتم. البته کاری هم نمی‌کرد. اغلب هنرپیشه‌ها و خواننده‌ها مثلا احمد عبادی به دیدن رهی می‌آمدند. آدم خیلی ساده و بی‌ریایی بود. با شهریار هم مقداری اختلاف داشتند. برخی هم که می‌دیدند آن‌ها اختلاف دارند، دست‌کاری می‌کردند و به اختلاف آن‌ها دامن می‌زدند.

شهریار هم به نحوی سنتی بود اما شباهتی به خیلی از سنتی‌ها نداشت. نماز و دعایش سرجایش بود. شهریار ویژگی‌های خاصی داشت، ممکن بود برج‌سازی را پیش او ببری و بگوید این کیست آورده‌ای این‌جا. به قیافه خیلی اهمیت می‌داد و می‌گفت اگر کسی تارزن خوبی باشد محال است که بدقیافه باشد، اگر وجاهت نداشته باشد حداقل ملاحت دارد.

رهی گاهی کرم از کشویش درمی‌آورد و به صورتش می‌زد اما شهریار از این کارها نمی‌کرد.

◆ رهی کار مدرن هم می‌کرد، مثلا تصنیف می‌نوشت و بخشی از شهرت رهی تحت تأثیر رادیو بود، اما شهریار چنین کاری نمی‌کرد.

بله. رهی خیلی خوش‌مشرب بود. کسی می‌خواست جایی برود، پیش او می‌آمد تا ببیند او کاری ندارد. با اهل هنر بسیار صمیمی و ساده بود. گاهی رهی می‌گفت از من می‌پرسند کارت چیست و من هم می‌گویم «کار ما پدرسوختگی است و مزاحم خانواده مردم می‌شویم» و بعد می‌خندید.

شهریار هم خصوصیات مثبت دیگری داشت.

رهی شعر نو را قبول نداشت. اما من می‌دیدم کسی خوب است کاری نداشتم و مخالف شعر نو یا شعر دیگری نبودم. اگر می‌دیدم کسی از اهالی ماست دوستش می‌داشتم. یک روز پیش رهی نشسته بودیم که یکی از در وارد شد گفت و من استاد دانشگاه هند هستم. اسمم شکرالدین احسن است و به دیدن شما که از برجستگان و چهره‌های درخشان شعر هستید آمده‌ام. رهی تشکر کرد و صحبت کردند. بعد شکرالدین احسن گفت به من گفته‌اند در تبریز شاعری با نام شهریار تبریزی است و گفته‌اند باید او را ببینم، شاعر معروفی است. رهی گفت «چه کسی گفته شاعر خوبی است، او پاک دیوانه است». احسن گفت یعنی در دیوانه‌خانه است. رهی هم گفت نه خانه خودش است. این را گفت من ناراحت شدم و چای را که ریخته بود دست نزدم. بعد بیرون رفتم، به احسن گفتم هم این دوست من است هم شهریار. حتما برو تبریز و شهریار را ببین. اگر او را نبینی و چیزی از او ننویسی کارت ناقص است. برگشتم داخل و نشستم. رهی گفت چای نخوردی، از چای بدت آمد؟ من هم گفتم صحبتت در خصوص شهریار کم‌لطفی به او بود. بعد رهی به من گفت آقای مفتون شما چند سال است که با شهریار دوست هستید؟ گفتم ۱۱ سال. گفت ما ۲۶ سال است که شهریار را می‌شناسیم. امیری فیروزکوهی و ابوالحسن ورزی هم او را می‌شناسند. من با رهی خداحافظی نکردم و آمدم بیرون. البته بعدها پیش او رفتم و عذرخواهی کردم. این خاطره برای سال ۱۳۴۴ است.

◆ ورزی و رهی به شعر نیمایی روی خوش نشان ندادند اما شهریار در این زمینه طبع‌آزمایی کرد و یکی دو تا از شعرهای نیمایی‌اش هم معروف شد. دلایل رهی معیری و شاعرانی که نگاه کلاسیک‌تر داشتند این بود که به قالب جدید نیاز نداریم. از طرف دیگر نیمایی‌ها معتقد بودند ظرفیت شعر کلاسیک تمام شده است. شما هم در مقطعی گفتید ظرفیت شعر نیمایی تمام شده و کار «واگویه»ها را شروع کردید در حالی که برخی می‌گویند هنوز از ظرفیت شعر نیمایی استفاده نشده است. اما به نظر می‌رسد قالب جدیدی که همه‌گیر باشد پیدا نشده است.

نیمایی دیگر به اوج نمی‌رسد. عشق آن دوره یک‌سره بود و غزل جواب می‌داد. عشق به معنای حال حاضر ما تغزل را می‌خواست نه غزلی که قبلا بود. شعر نیمایی مدتی جواب می‌داد. من شعر نیمایی گفتم اما هیچ‌وقت نشد که شعر نیمایی به اصالت و طراوت برسد. دیگران هم نتوانستند. برای نادرپور هم نشد و برای توللی هم نیامد.

◆ اخوان در همان دوره با شعر نیمایی نمود پیدا کرد.

او هم بعدا شعری مثل شعرهای قبلی‌اش نگفت. مایه اصلی شعرهای اخوان غم است. غمی که او گفته بی‌سابقه است و دیگر تکرار نشد. انگار خودش از غم بیرون آمده و صدای غم را به ما رسانده است.

◆ پس شما معتقدید ما به طرحی نو نیاز داریم؟

بله. اما این به معنای آن نیست که قالب‌های دیگر را حذف کنیم، به این معنا که اتومبیل آمد اسب‌ها را بکشیم. من با حذف مخالفم. فقط در علم این کار ممکن است و باید با آمدن فرمول جدید، فرمول قبلی را فراموش کرد؛ اما فرمول قدیمی در ادبیات از بین نمی‌رود. بلکه شاعر سوار می‌شود و هر طور خواست آن را می‌راند اما خودش می‌داند چطور از آن استفاده کند و کدام جهت را برای آزمون و خطا و کشف و شهود انتخاب کند. اما دستگاه را نباید از بین برد زیرا هر کدام نمود خود را دارند. نمی‌توان گفت هیچ ارزشی ندارد، نهایتش این است که نمی‌توان گفت با رباعی می‌توان تمام حرف‌ها را زد.

◆ چند سال در زمینه واگویه کار کردید؟

من نگفتم این‌ها شعر است، چیزی حد وسط شعر و نثر است. برخی می‌خواهند نمونه بگویند یا داور جایزه‌ای می‌شوند می‌گویند کاش اصلا این‌ها را نمی‌گفت. این‌ها نه شعر هستند و نه نثر، فرم جدیدی است که می‌توان درددل را گفت و آن را خالی کرد. اصطلاحاتی وجود دارند که معاصر هستند و روزانه از آن‌ها استفاده می‌کنیم اما شعر نیمایی گنجایش آن‌ها را ندارد. شعر نیمایی تابع وزن است و خودش هم در این کار بسیار متعصب است. در شعر نیمایی گاهی مجبور بودیم به خاطر رعایت وزن حرف مثبت را منفی کنیم و حرف منفی را مثبت؛ مثلا قرار بود حرف مثبت بزنیم اما نشد و حرف منفی زدیم. این اشکالات در شعر نیمایی وجود دارد. در ۱۵ سال گذشته ندیدم کسی شعر نیمایی زبانزد گفته باشد اما با این همه شعر نیمایی عزیز است و باید نگه داشته شود.

◆ به نظرتان شعرهای امروزی از نظر محتوا و زبان شبیه هم شده‌اند؟

در شعر نیمایی این اتفاق افتاده است. البته در شعرهای متوازن هم این‌طور شده است. اول کسی که گفته پرواز می‌کنم یا آغاز می‌کنم بقیه شبیه آن را گفته‌اند و تکرار دیده می‌شود. او می‌گوید پرواز می‌کنم دیگری می‌گوید آزار دیده‌ام، این‌ها نسبتی با هم ندارند، اما در معنا و شکل متوازن هستند، و این در شعر نیمایی تکرار محسوب می‌شود. از این دست فراوان است. به نظرم خوب‌های شعر نیمایی را نادرپور و اخوان گفته‌اند. شعری که نادرپور گفته «غم گریز تو نازم که همچو شعله پاک/ مرا در آتش سوزنده، زیستن آموخت/ ملال دوری‌ات ای پرکشیده از دل من/به من طریقه تنها گریستن آموخت». زیبا. بهتر از آن دیگر نتوانستند بگویند، حتی خودش هم نتوانست.

در غزل هم منزوی آمد و تمام. غزل منزوی به معنای واقعی نو است. ما پنج یا شش مکتب اصیل داریم؛ سعدی، مولوی، حافظ، صائب، شهریار و منزوی. این‌ها کارشان اصالت دارد. منزوی اولین شاعری است که برای عشق دوطرفه غزل گفته است، قبل او عشق یک‌طرفه بود. او این ذهنیت را عوض کرد، نه این‌که عوض کرده باشد، زمینه‌اش وجود داشت که عوض شد. الان دیگر نمی‌شود با غزل حرف زد یا حتی درددل کرد. اما گاهی می‌آید و نمی‌شود کاری کرد، نمی‌توان جلویش را گرفت. به نظرم شعر سپید هم خوب است اما در شعر سپید کوتاه افراط شده که با عظمت گذشته ادبیات ایران نمی‌سازد. شکوفایی به آن معنا که منظور ماست در شعرهای کوتاه دیده نمی‌شود. البته شمس لنگرودی شعر کوتاهی دارد که نظیرش را در جایی ندیده‌ام که الان خاطرم نیست.

◆ در جایی گفته‌اید شاملو شعرهای سپهری را قبول نداشت، شما و چند نفر دیگر هم که در حلقه شاملو بودید، همین فکر را داشتید؛ نظر شما و شاملو درباره شعرهای سپهری چه بود؟

آن زمان همه چپ بودند. هم چپ واقعی و اصیل داشتیم و هم چپ‌های قلابی بودند. چپ اصلی و واقعی هم پشتش خالی بود، در واقع پشت‌شان به دریا بود و دریا خالی بود.

◆ خودتان هم چپ بودید؟

به اندازه‌ای که شاملو چپ بود، من نبودم. برخی از شعرهای سپهری خوب است. ظاهرا ساده است اما خیلی فکر می‌برد؛ مثلا «تا شقایق هست زندگی باید کرد» خیلی فکر می‌خواهد. این شعر در عین سادگی عمق دارد.

◆ در واقع معتقد بودند باید برای خلق شعر گفت و سپهری بی‌درد است و شعر سانتی‌مانتال می‌گوید.

شعر آن زمان دو پایه داشت؛ رنج و صلح. سپهری جنبه صلح را داشت اما جنبه رنج را قبول نداشت و در شعرش هم نیست. سپهری با کلمات کم و ساده شعر خوب گفته است. شاعر خوبی است اما شاعر بزرگ و درجه یکی نیست. شعر خوب گفته است.

◆ شما گفته بودید اگر اخوان و شهریار کنار هم بودند، کارشان بیخ پیدا می‌کرد. چرا این موضوع را مطرح کردید؟

آن‌ها رفتار خاصی داشتند و می‌گفتند جایی که من شعر بخوانم کسی دیگری نباید شعر بخواند. من مشهدی اگر شعر می‌خوانم مشهدی دیگری نباید شعر بخواند این عقیده قلبی مرحوم اخوان بود. شهریار هم این اعتقاد را داشت که من اگر در انجمنی شعر می‌خوانم شعر خواندن دیگری معنا ندارد. به این صورت خودشان را بلامنازع می‌دانستند. در شب‌های گوته هم ایشان و هم ساعی شعر خواندند که کسی شعرشان را پسند نکرد و گوش نداد. ساعی گفت «بنشینیم و بیندیشیم» همه گفتند چرا بنشینیم و بیندیشیم، چرا نایستیم؟! تصادفا باران هم می‌آمد. آن موقع غلیان فکری جور دیگری بود. اما عمران «جوادیه» را خواند که همه پسند کردند. سعید سلطان‌پور هم آن شب با لباس مشکلی و یقه سفید شعری خواند. مثل این‌که در کردستان نامزدی داشتند، آمده بود شعر بخواند و برود.

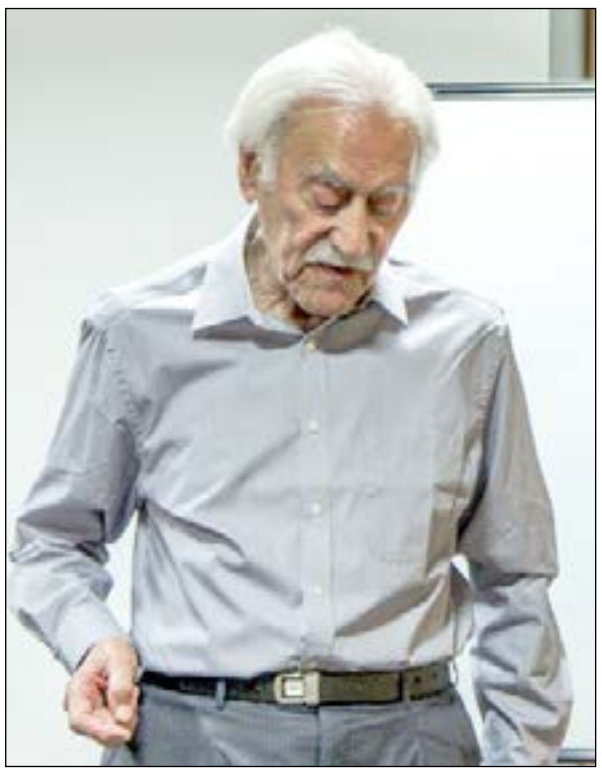

◆ نظرتان درباره شعر فروغ فرخزاد و پروین اعتصامی چیست؟

شعر فروغ تأثیرگذار بود و آن زمان بی‌اثر نبود. پروین در حوزه خود شاعر بود، در دستگاه ادبی و فرهنگی خودش کار مناسب می‌کرد و شعر بی‌غلط و سلیسی می‌گفت. من پروین را ندیدم اما همسایه خانمم بودند. فروغ را هم چندباری دیدم. اوایل خیلی می‌دیدم و بعد از دهه ۳۰ ارتباط نداشتم زیرا من کم تهران می‌آمدم و دیدار فروغ چیزی نبود که زود انجام شود.

◆ درباره محافل شعری در آن زمان و مجله‌های ادبی می‌گویید، به نظر می‌رسد مجلات ادبی در آن زمان فعال بودند و در معرفی شاعران بی‌تأثیر نبودند اما این موضوع در مجلات امروزی کمتر به چشم می‌آید.

مسئله اصلی این است که خود شعر اقبال قبل را ندارد. طوری شده که شعر باید با یکی از هنرها ازدواج کند تا دیده شود، دیگر به شعر خالی محل نمی‌دهند. آن موقع کسی از شعر انتظار نداشت که همراه هنر دیگری باشد اما انتظار داشتند شاعر کاری کند که دیگران نکرده‌اند. شاعر خودش زیبا و خوش‌لباس بود کافی بود. آن موقع انتظار داشتند نظر شاعر را نسبت به هستی و نیستی، ادامه زندگی، آزادی، و جبر و اختیار بدانند، در واقع می‌خواستند بدانند پشت شعرهایی که می‌گوید چیزی هست یا نه.

در ایران به شاعران حرمت می‌گذارند. چند وقتی است ریتم ضربان قلبم به هم خورده است. جایی را به من معرفی کردند تا بروم. به من گفتند یکی از دکترها اهل ذوق است و علاقه‌مند به شعر و شاعری. دیدم به من ایمیل زده‌اند که روز دوشنبه فلان دکتر خارج از نوبت منتظر شماست و فهمیدم صحبت‌هایی با آن دکتر شده است. دکترها بین بیماران و شاعران تفاوت قائل می‌شوند؛ مثلا دکتری با قیمت ارزان به احمدرضا (احمدی) باتری برای قلبش می‌دهد و یا در بیمارستان از شاملو چیزی نمی‌گرفتند. در ایران شاعر نوعی خجستگی دارد؛ حتی اگر شاعر متوسطی هم باشد. اما در بیرون از ایران این‌طور نیست، شاید برای خواننده و یا بازیگر این‌طور باشد. به فیلسوف احترام می‌گذارند اما به او اشتیاقی ندارند.

◆ می‌توانیم آلبوم عکس‌های‌تان را ببینیم با توجه به این‌که با شاعران زیادی در رفت و آمد بوده‌اید.

همه آلبوم من را برده‌اند؛ البته برخی را به صورت موقت برده‌اند. اما در آن دوره زیاد عکس نمی‌گرفتیم. فرهنگی‌هایی که با من دوست بودند از عکس گرفتن خوش‌شان نمی‌آمد.

◆ همنشینان شما چه کسانی بودند؟

من با همه دوست بودم. کافه زیاد نمی‌رفتیم؛ معمولا اطراف شهر می‌رفتیم، مثلا پیاده به روستاها می‌رفتیم. بعضی‌ها کوه می‌رفتند که من نمی‌رفتم. معمولا در خانه‌ها جمع می‌شدیم. چهار پنج نفر خیلی نزدیک بودیم. بعدها زیاد شدند که شناخته‌شده نبودند. وضع عوض شد.

◆ مدت مدیدی هم کتاب چاپ نکردید.

بله، به همان علت که دکتر ساعدی کتاب چاپ نکرد. ناراحت‌مان کردند؛ او را به یک شکل و من را به شکل دیگری. به طور کلی از ذوق کار کردن افتادیم. بعدا بازنشستگی برای چاپ کتاب به من کمک کرد.

◆ این روزها چه کاری انجام می‌دهید.

این روزها گرفتار بازگشت به سلامتی هستم. یک سفر رفتم و برگشتم، دیدم همه چیز به‌هم ریخته است. اگر همسرم مراقبم نبود خیلی وقت بود که رفته بودم.

◆ البته خودتان هم بسیار مراقب سلامتی‌تان هستید.

بعضی‌ها خودشان را کشتند. عمران که حیف شد، سیگار نمی‌کشید اما قلیان می‌کشید. قلیان هر چقدر سالم باشد به اندازه ۸۰ سیگار است، خب آدم را می‌کشد. عمران یک پیکان سفید داشت و هر جایی می‌رفتیم با آن همه را تا دم خانه‌شان می‌رساند. خیلی سالم بود اما در کار قلیان افتاد. همه دیر یا زود به ناپرهیزی می‌افتند. مسافرت هم دیگر به ما نمی‌سازد. تازگی‌ها یک سفر رفتیم و بدجوری برگشتیم. دکتر هم که می‌رویم به نحوی نمی‌توانیم بگوییم مرض‌مان چیست؛ سه چهارتا مرض قاطی هم‌اند و دکترها هم که می‌خواهند از سرشان باز کنند می‌گویند در سن شما طبیعی است.

کتاب آخرم خیلی کم چاپ شده. اما کتاب‌ها را تمام کرده و در را بستیم. تعدادی جمله عاطفی و عشقی دارم که در کتاب‌های دیگرم نیامده است. حرف‌هایی هست که نه در غزل می‌گنجد و نه در نیمایی؛ مثلا «جوان بود که گفتمش زیباتر از آنی که دانا نباشی» چند سطر بعد هم گفتم «انگار دیروز بود که دیدم و گفتم داناتر از آن هستی که زیبا نباشی» یا «گفتم فصل باغچه را زیبا می‌کند و یا باغچه فصل را، برگشت و گفت هردو عشق را»، یا «در خواب شنا کردیم و در بیداری غرق شدیم»، «ما روزها پلی می‌ساختیم ناتمام و شب‌ها در خواب از روی آن می‌گذشتیم» «رسیدن به شهر بزرگ وقتی بود که به شهر کوچک بازمی‌گشتیم.» کار عمده شعر این است که فعل‌ها را فعل‌تر، اسم‌ها را اسم‌تر و صفت‌ها را صفت‌تر کند. یکی از شاعران معاصر می‌گوید «ادبیات غیر از شعر است و با هم فرق دارند»؛ من اول قبول نداشتم اما کم کم عقیده‌ام عوض شده و فکر می‌کنم ادبیات با شعر فرق دارد.

کسانی که سواد متوسط دارند زیاد نمی‌خواهند فکرشان را خسته کنند. در کتابی که می‌خرم می‌بینیم سه چهار شعر وجود دارد. «من اگر بنشینم تو اگر بنشینی چه کسی برخیزد» این‌ها کافی نیست. خدا رحمتش کند (حمید مصدق را). آدم خوبی بود. رفیق اوین و درکه بود. برخی هم ظاهر و باطن‌شان عوض شد.

◆ سرنوشت «کلیات شهریار» که در دست داشتید چه شد؟

بله قرار بود با نشر افراز کلیات را داشته باشیم که نشد. خانواده‌اش مخالف بودند، هادی حرفی نداشت اما دخترهایش مخالف بودند. البته مخالفت آن‌ها زیاد موثر نبود. آقای رئیس‌دانا (مدیر نشر نگاه) صلاح ندید، خودشان کتاب را خواندند و با کپی‌برداری‌های ذهنی و عینی چیزی درآوردند به نام «شیدایی‌ها»؛ این‌که غزل‌ها را کی گفتند و به کی گفتند و خاطرات و معشوقه‌های شهریار. کتاب‌شان دوبرابر کتاب من بود و کارشان هم گرفت. یکی از علت‌هایی که کلیات شکل نگرفت این بود که رئیس‌دانا موافقت نکرد و گفت از شهریار نمونه زیاد آورده‌اید. شهریار یک عمر غزل گفته و یک عمر عاشق بوده است و این‌که بخواهم از شعرهایش نمونه کم بردارم درست نیست. باید چه بنویسم، بگویم از چه زمانی برداشته‌ام، برای چه کسی سروده، وجه نزولش را چه بنویسم، شعر قدیمی باشد یا امروزی‌پسند. زمانی که بخواهیم از حوض نمونه برداریم راحت است و یک کاسه از آب حوض کافی است. اما بخواهیم از دریا نمونه برداریم باید از نقاط مختلف نمونه برداریم و وضع آب و هوا، جریان‌های اصلی و فرعی و جاندارهایش را درنظر بگیریم. شهریار هم مانند دریا است و اگر نمونه‌هایش را برمی‌دارند باید به قدر کافی باشد، از دوره‌های مختلف زندگی‌اش، کسانی که وارد زندگی‌اش شده‌اند و چیزهای دیگر. به من گفتند ۷۰-۸۰ نمونه در انحصار ماست و نمی‌توانید بدون قبول ما بردارید، بعد هم دیدند اگر این کار را خودشان انجام بدهند بهتر می‌گیرد که همین‌طور هم شد.

به عقیده من حتی جریان فیلمش هم درست نیست. شهریار باحیا بود و فکرنمی‌کنم جریان معشوقه‌هایش را به دختر و پسرش بگوید. شهریار خودش به درست یا نادرست می‌گفت جریان معشوقه‌هایش را فقط به من و علی‌اصغر شعردوست گفته است.

◆ در آستانه ۹۴ سالگی آرزوی‌تان چیست؟

ما در جهان سوم زندگی می‌کنیم که این جهان مقتضیاتی دارد. جامعه‌مان را با جامعه اروپا یا حتی ژاپن هم مقایسه نکنید. همه مجبورند زندگی کنند و مسئولیت زن و بچه داشته باشند. مجبورند گاهی دروغ بگویند و کار مصلحتی انجام بدهند. گاهی به جای سلام و علیک، تعظیم کنند. ما با کسی نمی‌توانیم طرف شویم، فایده‌ای هم ندارد. کسی را که نمی‌خواهد درگیر شود ولش کنید و کاری به کارش نداشته باشید، پشت سرش غیبت نکنید اما برخی به این چیزها اعتنایی ندارند.

عیب بدی که ما داریم، مسئله ناسازگاری با خودمان است. در جامعه امروز ما بدبینی و بدگویی زیاد شده است. جامعه طوری شده که هر کس هر حرفی می‌زند، دارد حرف منطقی می‌زند. راننده و مسافر حرف می‌زنند، بادقت گوش کنی می‌بینی هر دو دارند درست می‌گویند. مالک حرف می‌زند می‌گویی چقدر خوب گفت، مستأجر که حرف می‌زند می‌گویی این بهتر از او گفت. سوپری حرف درست را می‌گوید، حرف مشتری هم درست است. در چنین وضعی زندگی می‌کنیم. ممکن است دوست همه نباشیم. موافق نیستم که حتما همسایه را دوست بدارید؛ اگر آدم بدی نباشد می‌توان او را دوست داشت. با همسایه‌ای که بچه‌اش قاچاقچی است و به بچه همسایه دیگر که فرهنگی است پز می‌دهد، نمی‌توان گرم گرفت. در این‌جا دیگر عقیده مشیری و سپهری کارکرد ندارد. البته به ندرت پیش می‌آید کسی کسبش آلوده باشد. اما این بدبینی هست و کارشان آدم را ناامید می‌کند. بدبینی بی‌جا خوب نیست ولی متأسفانه این جریان وجود دارد.

خبرها

ادعای مایکل داگلاس علیه اسپیلبرگ

نخل طلا حق من بود!

بخش فرهنگی- مایکل داگلاس بازیگر سرشناس ادعا کرد اسپیلبرگ برای مخالفت با محصولات اچ‌بی‌او نگذاشت تا نخل طلای کن به وی اهدا شود.

به گزارش مهر به نقل از ورایتی، مایکل داگلاس در گفتگویی از احساسش پرده برداشت و ادعا کرد در جشنواره فیلم کن ۲۰۱۳ که وی با فیلم «پشت چلچراغ» حضور داشت و اسپیلبرگ رئیس هیأت داوران بود، وی از جایگاهش استفاده کرد تا مانع اهدای جایزه به این بازیگر شود. داگلاس گفت: اسپیلبرگ رئیس هیأت داوران جشنواره فیلم کن آن سال بود و من هم در کن حضور داشتم. شایعات حکایت از این داشت که من بازیگر مرد منتخب برای دریافت جایزه کن هستم، اما این طور نشد چون فیلم متعلق به اچ‌بی‌او بود — یعنی یک فیلم تلویزیونی هر چند در سینما هم به نمایش درآمد.

اسپیلبرگ همواره ابراز تردید کرده که فیلم‌هایی که برای استریمینگ یا تلویزیون ساخته می‌شوند بتوانند از جایگاه فیلم‌هایی که برای سینما ساخته می‌شوند برخوردار و شایسته دریافت نامزدی اسکار باشند.

«پشت چلچراغ» برای اچ‌بی‌او ساخته شده بود و برای نخستین بار در جشنواره فیلم کن ۲۰۱۳ دیده و چند هفته بعد راهی سینماها شد.

در نهایت این بروس درن بود که جایزه بهترین بازیگر مرد کن آن سال را برای «نبراسکا» دریافت کرد و داگلاس بعداً جایزه امی و گلدن گلوب را برای اجرای نقش لیبراچی در فیلم زندگینامه‌ای که استیون سودربرگ ساخته بود، کسب کرد.

داگلاس گفت: به نظرم باید از این ایده دست بردارند؛ مخصوصاً وقتی فیلم یکی دو هفته در سینماها هم به نمایش درمی‌آید شایسته است که با آن مثل یک فیلم سینمایی رفتار شود.

این بازیگر افزود تقریباً همه استودیوها «پشت چلچراغ» را رد کرده بودند و این اچ‌بی‌او بود که آن را ساخت و توزیع کرد.

اسپیلبرگ از هر نوع اظهار نظری در این باره خودداری کرد.

این سخنان را مایکل داگلاس در گفتگو با بنسیو دل تورو در برنامه «بازیگران درباره بازیگران» مطرح کرده که در دو نوبت در تاریخ ۱۸ و ۲۰ ژوئن در PBS پخش می‌شود.

در کارنامه هنری مایکل داگلاس ۷۴ ساله، دو جایزه اسکار و یک جایزه امی دیده می‌شود. داگلاس پسر، اولین جایزه اسکار را سال ۱۹۷۵ برای تهیه‌کنندگی فیلم «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» دریافت کرد و جایزه اسکار دوم را در سال ۱۹۷۸ برای بازی در فیلم سینمایی وال استریت کسب کرد.

«پشت چلچراغ» که درباره ۱۰ سال آخر زندگی لیبراچی پیانیست مشهور آمریکایی است، تحسین منتقدان را برای بازی مایکل داگلاس و مت دیمون جلب کرد.

مو